

مقدمه‌ای بر

فلسفه‌ی زبان

شیرزاد گلشاهی کریم
فریده فاتحی علی‌شاه



مقدمه‌ای بر

فلسفه‌ی زبان

نویسنده

محمود فهمی زیدان

مترجمان

شیرزاد گلشاهی کریم

فریده فاتحی علیشاه

مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی زبان

نویسنده: محمود فهمی زیدان

ترجمه: شیرزاد گلشاهی کریم، فریده فاتحی علیشاه

آئلیه و اجرا: محبوبه دلجو، طاهره میرزایی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۸

۴۰۰۰۰ تومان



انتشارات امیدصبا

تهران، میدان هفت تیر، خیابان کریم خان زند، شماره ۲۷

کدپستی: ۱۵۸۵۹۱۸۵۱۱

تلفن: ۸۸۸۳۳۷۱۱

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر انحصاراً برای ناشر محفوظ است

سرشناسه : زیدان، محمود فهمی

Zaydan, Mahmud Fahmi

- | | |
|-----------------------|--|
| عنوان قراردادی : | فی فلسفة اللغة. فارسی |
| عنوان و نام پدیدآور : | مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی زبان / نویسنده محمود فهمی زیدان؛ مترجمان شیرزاد گلشاهی کریم، فریده فاتحی علیشاه. |
| مشخصات نشر : | تهران: انتشارات امیدصبا، ۱۳۹۸. |
| مشخصات ظاهری : | ۲۲۷ ص. |
| فروست : | فلسفه‌ی زبان؛ ۱. |
| شابک : | ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۹-۹۲-۴ |
| وضعیت فهرست‌نویسی : | فیبیا |
| موضوع : | زبان -- فلسفه |
| موضوع : | Language and languages -- Philosophy |
| شناسه افزوده : | گلشاهی کریم، شیرزاد، ۱۳۴۵ - ، مترجم. |
| شناسه افزوده : | فاتحی علیشاه، فریده، ۱۳۴۶ - ، مترجم |
| رده بندی کنگره : | ۵۱۰.۶ |
| رده بندی دیویی : | ۴۰۱ |
| شماره کتابشناسی ملی : | ۵۶۹۵۴۳ |

مطالعات فلسفی: ۵

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
مقدمه‌ی نویسنده	۱۱
فصل اول: تحلیل منطقی برخی کلمات و عبارات زبانی	۱۷
۱- اسم خاص، فعل و صفت	۱۸
۲- اسم خاص و محمول	۱۹
۳- اسم خاص مرکب	۲۱
۴- عالم معانی	۲۳
۵- تمایز قاطع، بین اسم خاص و عبارت وصفی	۲۵
۶- شکل زبانی و شکل منطقی جمله	۳۱
۷- انواع منطقی کلمات و عبارات [تئوری تایپ‌های راسل]	۳۳
سخن آخر	۳۷
فصل دوم: تلاش برای ساخت زبان نمادین [صوری]	۴۱
مقدمه	۴۱
ریشه‌های نظریه‌ی اتمیسم منطقی	۴۴
الف - اسم خاص منطقی، آخرین حد تجزیه و تحلیل است	۴۶
ب - مشکل قضیه‌ی عمومی [کلی]	۵۱
ج - شکل [ساختار] زبان مطابق با شکل وقایع و رخداد‌های عالم است	۵۳
تجدید نظر طرفداران نظریه‌ی اتمیسم منطقی	۵۴
سخن آخر	۵۷
فصل سوم: زبان متعارف و فلسفه‌ی آن	۶۱
مقدمه	۶۱
جورج مور و زبان متعارف	۶۷
دفاع از باورهای نهادینه‌ی مردم	۶۷
کاربرد زبان متعارف	۷۱
ویتگنشتاین و زبان متعارف	۷۲
وظیفه‌ی فیلسوف	۷۴
ماهیت زبان	۷۷
ملاحظات بر نظریه‌ی ویتگنشتاین در مورد ماهیت زبان	۸۰
سخن آخر	۸۲

فصل چهارم: قضایای یقینی و قراردادهای زبانی.....	۸۷
۱- مقدمه.....	۸۷
۲- اشاره‌ای گذرا به تاریخ بحث.....	۸۸
۳- قضایای یقینی.....	۹۷
۴- تفسیر جان استوارت میل از قضایای یقینی و نقد آن.....	۱۰۷
۵- نظریه‌ی قرارداد زبانی و قضایای یقینی.....	۱۱۳
الف) قضایای یقینی [همان] قاعده و قانون‌های زبانی هستند [نظریه‌ی ویتگنشتاین متقدم].....	۱۱۶
ب) یقین، از کاربرد درست کلمات [واژه‌ها] به وجود می‌آید [نظریه‌ی ایر].....	۱۱۸
ج) یقین، ناشی از سیستم [شبکه] سازوار استنتاجی است [نظریه‌ی کارنپ، کواین، همپل].....	۱۲۰
۶- نقدهای نظریه‌ی قرارداد زبانی.....	۱۲۱
سخن آخر.....	۱۲۵
فصل پنجم: نظریه‌های معنا.....	۱۳۱
الف - معنا یعنی مفهوم و به دست دادن مترادف [مور - کواین].....	۱۳۵
ب - معنای کلمه، کاربرد آن است [ویتگنشتاین].....	۱۴۵
نقدهای نظریه‌ی معنای ویتگنشتاین.....	۱۵۳
ج - نظریه‌ی معنا و مصداق [فرگه].....	۱۵۴
د - معنای یک قضیه اثبات صدق آن است.....	۱۶۵
مهم‌ترین دیدگاه‌های پوزیتیویسم منطقی (اثبات‌گرایی منطقی).....	۱۶۵
نظریه‌ی معنا از دیدگاه پوزیتیویست‌های منطقی.....	۱۶۹
شلیک.....	۱۷۰
نویرات، کارنپ متقدم و همپل.....	۱۷۲
نقدهای این دیدگاه.....	۱۷۵
الفرد جولزایر.....	۱۷۸
وایزمن.....	۱۸۱
کارنپ متأخر.....	۱۸۳
سخن آخر.....	۱۸۴
فصل ششم: چامسکی و فلسفه‌ی زبان.....	۱۸۹
خاتمه.....	۱۹۷
منابع.....	۲۰۸
فهرست اعلام.....	۲۱۱

پیشگفتار

کتاب پیش روی شما یکی از جدی‌ترین مباحث فلسفه‌ی تحلیلی است که نویسندگان با بیانی صریح و بدون پیچیدگی‌های مرسوم، به توضیح مباحث فلسفه‌ی زبان پرداخته است. امید که مقبول خوانندگان افتد و قدمی در راستای کشف حقیقت باشد.

از آقای دکتر محمد دهقانی که برای مقابله متن اصلی با ترجمه فارسی قبول زحمت نمودند تشکر می‌کنیم.

برای ایضاح مطالب گاه عباراتی از سوی مترجمان به متن یا پاورقی اضافه شده است که همه‌ی آنها با علامت [] در متن و با علامت * در پاورقی مشخص شده است.

مقدمه‌ی نویسنده

کتاب پیش روی شما به مباحث مهم زبان، منطق و فلسفه می‌پردازد. این مباحث اگرچه امروزه مستقل و جدا از یکدیگرند اما در سنت فکری گذشتگان تحت یک عنوان به صورت پراکنده مطرح می‌شدند. تقریباً از اوایل قرن بیستم است که مباحث «فلسفه‌ی زبان» رواج می‌یابد و اقبال محققین به نوشتن در این باب فزونی می‌گیرد. می‌توان گفت فلسفه‌ی زبان مجموعه‌ی مطالعات مرتبط به هم است که از سوی منطق‌دانان و فلاسفه صورت گرفته و منشأ آن نیز پرسش‌ها و مشکلات فلسفی، منطقی مربوط به زبان بود که ذهن فلاسفه را درگیر می‌کرد. همچنین از سوی دیگر، وقتی دانش زبان‌شناسی، رشد و تکامل یافت و زبان‌شناسان به تعمق و تفکر در باب آن پرداختند، از مسائل منطقی، فلسفی‌ای بحث کردند که منشأ آن بحث‌های زبان‌شناسی بود. فلسفه‌ی زبان، تاریخ طولانی‌ای دارد که ما در این کتاب به آن نخواهیم پرداخت. توجه اصلی ما، در اینجا معطوف به موضوعاتی است که منطق‌دانان، فلاسفه و زبان‌شناسان غربی معاصر به آنها پرداخته‌اند. ضمن اینکه برحسب مورد اشاراتی گذرا به سنت‌های فکری قدیم و جدید آنها خواهیم داشت. در همین ابتدا، از مهم‌ترین موضوعاتی که مباحث فلسفه‌ی زبان را تشکیل می‌دهند و ما در این کتاب به آنها خواهیم پرداخت، عجالتاً توضیحی اجمالی به دست می‌دهیم.

۱ - تحلیل منطقی برخی کلمات و عبارات زبانی: منطق‌دانان تقسیماتی [طبقه‌بندی] از کلمات و عبارات زبانی به دست می‌دهند که با تقسیم‌بندی

زبان‌شناسان متفاوت است مثلاً از نقطه نظر منطقی، فعل و صفت یک مقوله هستند زیرا هر دوی آنها به اسم خاص نسبت داده می‌شوند مانند «محمد بازی می‌کند» و «محمد کوشا است». این دو قضیه به لحاظ شکل منطقی (شکل قضیه‌ی حملی)، یکسان هستند یا مثلاً از نظر منطقی، اسم خاص با وصف خاصی که فقط بر مصداق آن اسم خاص دلالت می‌کند تفاوت اساسی دارد مانند «ابن سینا نویسنده‌ی کتاب شفا است»، در زبان منطقی نمی‌توان «نویسنده‌ی کتاب شفا» را اسم خاص یا جانشین آن دانست. از سوی دیگر جمله‌هایی وجود دارند که شکل زبانی آنها یکسان [مشترک] است اما شکل منطقی آنها متفاوت است؛ مثلاً «وفاداری فضیلت است» و «محمد بخشنده است». همچنین جمله‌هایی وجود دارند که شکل زبانی متفاوتی دارند اما شکل منطقی آنها یکی است مانند «اسکندر بنیانگذار شهر اسکندریه است»، و «هنگامی که اسکندر مصر را فتح کرد شهر اسکندریه را بنا نهاد»، و تحلیل‌هایی از این قبیل.

فصل اول کتاب را به توضیح این دست از تحلیل‌ها اختصاص داده‌ایم و در آن به پیشگامان این نوع تحلیل (فرگه و راسل) اشاره می‌کنیم.

۲ - ارتباط زبان با وقایع و رخدادهای عالم [جهان خارج]: مسئله ارتباط زبان و ساختار آن با وقایع عالم و ساختار آن، ذهن منطقی‌دانان و فلاسفه را سخت مشغول به خود کرده است. آیا بین این دو شباهت همه‌جانبه و تامی وجود دارد یا شباهت‌های آنها صرفاً یک شباهت جزئی و ناچیز است؟ دیدگاه سنتی در مورد وظیفه و کارکرد زبان، این است که زبان یک وظیفه‌ی اصلی دارد و آن گزارش وقایع و رخدادهای قابل مشاهده، و انتقال دانسته‌ها و احساسات فرد به دیگران است. اما مشکل اینجاست که در زبان طبیعی (مراد زبان متعارفی است که در زندگی روزمره با آن سخن می‌گوییم) ابهام‌ها، نقص‌ها و کاستی‌های فراوانی وجود دارد که آن را ناکارآمد می‌کند. مضافاً اینکه در این زبان [۱] کلماتی

یافت می‌شوند که معنای معینی ندارند و [۲] معانی برخی کلمات با کلمات دیگر تداخل دارند و [۳] کلمات متداولی که در زبان متعارف وجود دارند، گاه اساساً قادر به بیان آنچه که می‌خواهیم بگوییم، نیستند. مجموع این دلایل باعث شد تا علوم تجربی در طول مراحل شکل‌گیری خود، به ساخت زبان اختصاصی فنی‌ای که اصطلاحات و مفاهیم مختص به خود را دارد، روی آورد تا بدین ترتیب به تعیین مفاهیم به کار رفته در علم و نیز وضوح و دقت بخشیدن به آنها دست یابد؛ از اینجا بود که منطق‌دانان و فیلسوفان به این فکر افتادند که می‌توان زبان اختصاصی فنی‌ای برای فلسفه ساخت که شامل اصطلاحات و مفاهیم مختص فلسفه باشد و می‌توان ساختار قضایای فلسفی را با قواعد منطق چنان سازگار کرد که گزارشی دقیق و کامل از واقعیات و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم به دست دهد که بدین ترتیب، زبان، تصویری دقیق از وقایع و رخداد‌های عالم خواهد بود؛ طوری که هر کلمه معنای مشخص و هراسمی مصداقی معین خواهد داشت. در فصل دوم تحت عنوان «تلاش‌هایی برای ساخت زبان نمادین [صوری]» نمونه‌هایی از ساخت این زبان که توسط راسل و ویتگنشتاین در دوره‌ی اول تفکراتشان صورت گرفته است را ذکر می‌کنیم.

۳ - زبان متعارف و فلسفه‌ی آن: دیری نپائید که منطق‌دانان و فلاسفه پی بردند در زبان نمادینی که برای ساخت آن رویاها در سر می‌پروراندند، نقایص فراوانی وجود دارد. به همین دلیل برخی از آنان به زبان طبیعی، که آن را یگانه ابزار بیان مسائل فلسفه و جامعه می‌دانستند، روی آوردند. اما چگونه می‌توانستند کاستی‌های زبان متعارف و نقص و ابهام‌های آن را برطرف کنند؟ در اینجا فیلسوفان به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته معتقد بودند زبان متعارف پس از پالایش، اصلاح و تبیین معانی همه‌ی کلمات آن است که کاربرد دارد. حتی در صورت نیاز می‌بایست برای این زبان کلمات جدید ساخت و یا کلمات متداول را در معانی جدید به کار برد. اینان معتقد بودند، پس از انجام این امور است

که زبان متعارف، قابلیت و شایستگی پیدا می‌کند تا در فعالیت‌های دقیق علمی و فلسفی به کار گرفته شود (این رویکرد از زمان ارسطو به بعد متداول بود و بعدها توسط جورج مور بسط و توسعه یافت). اما دسته‌ی دوم معتقد بودند، زبان متعارف حتی بدون پالایش و اصلاحات نیز قابلیت و شایستگی برای همه نوع فعالیت‌های فکری را دارد. این گروه معتقد بودند، خبر دادن از وقایع و رخدادهای عالم یا انتقال دانسته‌ها و معلومات یک فرد به دیگری یگانه کارکرد و وظیفه زبان نیست؛ زبان کارکردهای نامحدودی دارد؛ از قبیل دستور دادن، پرسیدن، سپاسگذاری کردن، نفرین کردن، دعا کردن، یا نقشی را در صحنه‌ی تئاتر گفتن و...، این دسته از فیلسوفان بر آن بودند، یگانه چیزی که به انسان قدرت می‌دهد تا اشیاء پیرامون خود را درک کند و به آنها بیاندهد، زبان است چه این که هر نوع ادراک یا تفکری در چهارچوب زبان، شکل می‌گیرد؛ جهانی را که می‌شناسیم و در آن زندگی می‌کنیم توسط توصیفات که زبان از آنها به دست می‌دهد، شناخته می‌شود. با ظهور این نوع تفکر، مکتب فلسفی جدیدی به نام فلسفه‌ی زبانی از نظرویت‌گنشتاین پدید آمد. ما این دیدگاه را در فصل سوم توضیح داده‌ایم.

۴- قرارداد زبانی و قضایای یقینی: در مورد قضایای ریاضیات محض [نظری] قواعد منطق تقریباً اتفاق نظر همگانی وجود دارد که آنها صدق احتمالی ندارند بلکه قضایای همیشهِ صادق و یقینی‌ای هستند که به هیچ روی نمی‌توان در آنها شک روا داشت. همچنین صدق این دسته قضایا و قوانین [به هیچ وجه] متکی بر اثبات‌های تجربی نیست. عجیب آن است که فیلسوفان تجربی معاصر که منشأ همه‌ی قضایای صادق را تجربه می‌دانند، قضایای ریاضیات و منطق را از نوع قضایای تجربی و قضایای احتمالی نمی‌دانند. بنابراین می‌بایست از رموز و رازی که در این قضایا و قواعد وجود دارد سراغ گرفت و پرسید که منشأ صدق مطلق و یقین این دست از قضایا، چیست؟ از جمله پاسخ‌هایی که به این سؤال داده شده است پاسخی است که برخی منطق‌دانان داده‌اند، از نظر این دسته از

منطق دانان منشأ صدق و یقینی بودن قضایای ریاضیات محض و منطق، در قراردادهای زبانی آنهاست. به عبارت دیگر وقتی واژگان را درست به کار ببریم و ساختار درستی از جمله به دست دهیم در این صورت قضایای ریاضیات و قوانین منطق، مفاهیمی بدیهی می‌شوند و بدون هیچ مشکلی، همگان آنها را می‌پذیرند مانند، «جزء از کل کوچکتر است» یا «هر چه که بر کل، دلالت کند بر جزء آن نیز دلالت می‌کند». فصل چهارم را به بحث از نظریه‌ی قرارداد زبانی که نظریه‌ای است در باب منشأ زبان، اختصاص داده‌ایم و رویکردهای متفاوت این نظریه را در تفسیر و توضیح یقین موجود در قضایای ریاضیات و منطق، تشریح کرده‌ایم.

۵ - نظریه‌های معنا: مهم‌ترین بحث در میان مباحث فلسفه‌ی زبان، مسأله‌ی معنا است زیرا هر کلمه‌ای در زبان یا معنا دارد یا می‌تواند معنا داشته باشد. اساساً زبان وقتی متولد می‌شود که انسان میان لفظ و معنای آن ارتباط ایجاد می‌کند؛ بنابراین جا دارد بپرسیم معنا چیست؟ این مسئله را می‌توان با طرح سؤالی دیگر روشن‌تر کرد و آن اینکه وقتی در مورد معنای یک کلمه یا عبارات سخن می‌گوییم، چه چیزی، منظور نظر ماست؟ معیار معنای درست یک کلمه یا عبارت چیست؟ این سؤال قابل تحلیل به چند سؤال دیگر است: آیا کلمات، یک معنای مشخص دارند؟ یا بسته به موقعیت‌های مختلفی که در آن قرار می‌گیرند، کارکردهای متفاوت می‌یابند و بنابراین یک کلمه معانی متعددی دارد، زیرا ماهیت زبان، انعطاف‌پذیر و گشوده است و پاره‌ای ابهام‌های آن زدودنی نیست و همیشه همراه آن است. چگونه می‌توان عبارت معنادار را از عبارت بی‌معنا تفکیک کرد؟ مترادف چیست؟ و چه ربطی با معنا دارد؟ آیا معنا مفهومی است در ذهن، که به عمل تعمیم و تجرید کمک می‌کند؟ یا معنای یک کلمه، شیء مشخصی است که لفظ به آن اشاره دارد؟ و یا این که معنا واسطه‌ی میان لفظ و شیء خارجی است؟ مجموعه این پرسش‌ها، چیزی

به نام مسأله‌ی معنا را به وجود آورده است و این مسئله، موضوعی است که توجه به آن در میان متفکران غربی، رو به فزونی است. به آنچه گفته شد یک نکته می‌بایست افزود و آن اینکه زبان‌شناسان نیز به مسأله پیچیده معنا توجه کرده‌اند، زیرا معنا در کانون دلالت‌شناسی یا سمانتیک که یکی از شاخه‌های زبان‌شناسی است، قرار دارد. فصل پنجم را به موضوع معنا اختصاص داده‌ایم و در آن به اختصار چهار نظریه‌ی اصلی معاصر را در مورد معنا، آورده‌ایم:

[۱] آیا معنا تصور است یا مترادف؟ (مور - کواین)

[۲] معنای کلمه، کاربرد آن در زبان متعارف است (ویتگنشتاین)

[۳] معنای یک کلمه یا یک عبارت، شیء مورد اشاره‌ی آن است (فرگه)

[۴] معنای یک قضیه، روش اثبات آن است (پوزیتویسم منطقی).

پس از ذکر این نظریات، شرح و تفسیر آنها را آورده‌ایم.

۶- زبان‌شناسان و فلسفه‌ی زبان: فصل ششم را به توضیح مکتب زبان‌شناسی معاصر آمریکایی که توسط نوآم چامسکی، بنا شده است اختصاص داده‌ایم. او تأملات عمیقی در مورد منشأ قواعد زبان دارد و سعی می‌کند، این پدیده که کودک بدون آنکه آموزشی از قبل دیده باشد، ساختارهای جدید و متنوع زبانی می‌سازد را تفسیر و تبیین کند. از نظر او این پدیده که کودک می‌تواند بدون آنکه آموزشی از قبل دیده باشد، انواع متنوع و جدیدی از جملات را بسازد، دلیلی است بر وجود قدرت فطری و عقلی انسان که او را بر انجام این امر توانا کرده است و همچنین بیانگر ساختار جهانی، است که در آن زندگی می‌کنیم. از این رو ما با یک نظریه‌ی جدید در مورد ارتباط زبان با وقایع و رخدادهای عالم و نیز توضیح و تفسیر زبان در چهارچوب‌های فلسفی روبه‌رو هستیم.*

* فصل هفتم این کتاب (سی صفحه)، به توضیح و تفسیر زبان عربی و نسبت آن با فلسفه‌ی زبان می‌پردازد. این فصل به دلیل طرح مباحث اختصاصی و فنی مربوط به زبان عربی از متن ترجمه‌ی فارسی حذف شده است.

فصل اول

تحلیل منطقی برخی کلمات و عبارات زبانی

در این فصل نمونه‌هایی از تحلیل‌های منطقی برخی کلمات و عبارات زبانی را می‌آوریم که توسط پیشگامان علم منطق و فلسفه‌ی معاصر مانند فرگه (G.Frege ۱۸۷۲ - ۱۹۷۰) و لودویک ویتگنشتاین (L.Wittgenstein ۱۸۸۹ - ۱۹۵۱) و رودلف کارنپ (R.Carnap ۱۸۹۱ - ۱۹۷۰) و گیلبرت رایل (G.Ryle ۱۸۷۶ - ۱۹۰۰) و... در اوایل قرن بیستم، مطرح شده است. اگرچه هیچ‌یک از این بزرگان عبارت «فلسفه‌ی زبان» را به کار نبرده‌اند، مثلاً راسل این مباحث را «دستور زبان فلسفی Philosophical grammar» می‌نامید و کارنپ از آنها به «نحو» [ساختار] منطقی زبان «Logical syntax of language» یاد می‌کرد. اما تجزیه و تحلیل‌های این چینی، قطعاً در زمره‌ی مباحث فلسفه‌ی زبان به حساب می‌آیند.

موارد تحلیل منطقی عبارات زبانی شامل موضوعات زیر است:

- ۱ - اسم خاص، فعل و صفت
- ۲ - اسم خاص و محمول
- ۳ - اسم خاص مرکب
- ۴ - عالم معانی
- ۵ - اسم خاص و وصف خاص
- ۶ - شکل [ساخت] زبانی و شکل [ساخت] منطقی جمله
- ۷ - انواع منطقی کلمات و عبارات زبانی

۱ - اسم خاص، فعل و صفت

هرزبانی دارای انواع کلمات، و قواعد ساخت جمله است و نیز نظریه‌هایی برای درست ساخت بودن جمله‌ها به دست می‌دهد. مثلاً در زبان عربی سیبویه* معتقد است که کلمات این زبان به سه دسته تقسیم می‌شوند. اسم، فعل و حرف. اسم شامل اسم عَلم [خاص]، اسم عام، صفت، حال، ضمیر، ظرف و مصدر است و فعل‌های این زبان نیز انواعی دارند و همچنین حروف، دارای انواعی هستند. بسیاری از زبان‌های اروپایی را نیز می‌توان یافت که کلمات را به اسم خاص [عَلم]، اسم عام، صفت، فعل، قید، ضمیر و حروف ربط تقسیم می‌کنند. در تقسیم‌بندی کلمات، بین زبان‌های مختلف دنیا اختلاف زیادی وجود ندارد. آنچه محل اختلاف است، قواعد ساخت جمله‌هاست. در همین زمینه [قواعد ساخت جملات] راسل نکات باارزشی را متذکر می‌شود. او معتقد است اگرچه هریک از انواع کلمات، کاربردهای خاص خود را دارند اما می‌توانیم اسم‌های عام (مانند انسان) و صفت‌ها (مانند کوشا) و فعل‌ها (مانند می‌رود) و کلماتی که نشانه‌ی ارتباط و نسبت هستند (مانند بزرگ‌تر از...) را تحت یک مقوله که دلالت بر ربط و نسبت می‌کنند قرار دهیم* و آنها را به اسم‌های خاص که مقوله‌ی دیگری [علیحده] هستند، نسبت دهیم* اگر کلمه‌ی ربط و نسبت، متعلق به یک موضع باشد مانند فعل‌های لازم یا صفات، آنها را کلماتی که دلالت بر یک نسبت یا ربط، Monadic relation دارند [یک موضعی] می‌نامیم. این کلمات در بخشی که محمول نامیده می‌شود، قرار می‌گیرند بنابراین

* سیبویه از بزرگان علم صرف و نحو در زبان عربی است.

* مطابق تعریف راسل، کلمات ربط یا نسبت عبارتند از، اسم‌های عام، کلماتی که دلالت بر نسبت دارند مانند بزرگ‌تر و کوچک‌تر، صفات و فعل‌ها. این نوع کلمات هیچ‌گاه موضوع قضیه قرار نمی‌گیرند و فقط محمول واقع می‌شوند.

* از نظر راسل آنچه که موضوع یک قضیه می‌تواند قرار بگیرد فقط اسم خاص [اسامی اشیاء و اشخاص] است.

قضایایی که در آنها فعل لازم، صفت، اسم عام، به کار رفته است، قضایای حملی هستند، از این رو قضایایی مانند «محمد انسان است» و «محمد کوشا است» و «محمد راه می‌رود» قضایایی هستند که صورت منطقی یکسانی دارند و در این جملات بین اسم عام یا فعل لازم یا صفت فرقی نیست و همه‌ی آنها محمول نامیده می‌شوند. و اگر کلمه‌ی نسبت و ربط، متعلق به دو موضع یا سه موضع یا چهار موضع باشد آنها را به ترتیب دو نسبتی [دو موضعی] Dyadic یا سه نسبتی [سه موضعی] Triadic یا چهار نسبتی [چهار موضعی] Tetradic و... می‌نامیم. کلمات یک نسبتی [یک موضعی] مانند حسن مرد است و حسن می‌رود و دو نسبتی [دو موضعی] مانند حسن بلندتر از حسین است و سه نسبتی [سه موضعی] مانند حسن پول را به حسین داد و کلمات چهار نسبتی [چهار موضعی] مانند حسن یک نامه با پست برای حسین فرستاد و... اگر قضیه‌ای فقط یک نسبت داشته باشد [یک موضعی باشد] آن را قضیه‌ی حملی می‌نامیم و اگر نسبت‌های متعدد داشته باشد آن را قضیه‌ی ربطی یا نسبتی می‌گوییم که در این صورت، دیگر قضیه‌ی حملی نیست.^۱

۲ - اسم خاص و محمول

از نکاتی که قبلاً گفته شد معلوم می‌شود که قضیه‌ی حملی به معنای دقیق (قضیه‌ی شخصی Singular Proposition نیز به آن گفته می‌شود) قضیه‌ای است که در آن محمول به اسم خاص [عَلَم] نسبت داده می‌شود. بنابراین بین اسم خاص و محمول تفاوت بنیادی وجود دارد. این مسئله جزء اولین کشفیات منطق نمادین [صوری] است. پیانو Peano (۱۹۳۲ - ۱۸۵۸)، فرگه و راسل از جمله کسانی هستند که به روشنی هر چه تمام به اهمیت این تفاوت پی برده بودند. اما ارسطو و پیروان منطق صوری او، این تمایز را خوب نفهمیده

۱. B. Russell. Logic and knowledge. Essays 1901 - 1951. P. 108. Marsh. London 1956.

بودند، و به همین دلیل اگرچه ارسطو متوجه این تفاوت بود اما عملاً همیشه قضایای «حسن انسان است» و «همه‌ی انسان‌ها، فانی هستند» را قضایای حملی می‌دانست، بدون اینکه بین آنها تفاوتی قائل شود. اما منطق دانان جدید توضیح دادند که قضیه‌ی «همه انسان‌ها، فانی هستند» حملی نیست بلکه کوتاه شده‌ی یک قضیه‌ی شرطی متصل است که عبارتست از «اگر x انسان باشد آنگاه او فانی است».

در توضیح تفاوت بین اسم خاص و محمول فرگه می‌گوید: «آن‌طور که من می‌فهمم مفاهیم، همیشه کار محمول را انجام می‌دهند؛ اما اسم خاص هیچ‌گاه نمی‌تواند جای محمول به کار رود [بلکه فقط موضوع واقع می‌شود]. به نظر می‌رسد این مسئله نیاز به توضیح دارد تا تمایز میان اسم خاص و محمول، معقول و درست به نظر آید.»^۱ فرگه دو نکته ارائه می‌دهد تا به وسیله آنها اسم خاص را از محمول جدا کند.

الف - کار اصلی اسم خاص فقط اشاره به شیء منحصر به فرد مشخص است درحالی‌که وظیفه‌ی اصلی محمول اشاره به مفهوم «Concept» است. یک مفهوم، معنای عام و کلی‌ای است که تحت آن اشیاء جزئی متعددی قرار می‌گیرند. اسم خاص بدون آنکه نیازمند کلمه‌ی دیگری باشد تا معنای آن را کامل کند، خود به تنهایی معنای کامل مستقلی دارد اما محمول را نمی‌توان به تنهایی به کار برد بلکه همیشه نیازمند اسم خاص است تا معنایی به آن ببخشد.* از این رو هیچ‌گاه اسم، کار محمول را انجام نمی‌دهد یعنی هیچ‌گاه بر معنای عام و کلی دلالت ندارد و محمول یا مفهوم نیز هیچ‌گاه کار اسم را انجام نمی‌دهند چراکه محمولات و مفاهیم هیچ‌گاه اسم برای فرد معین و مشخص، نیستند.

۱. Translation from the philosophical works of Frege. By P. Geach and Black. p.43. Oxford. 1960.

* فرگه از محمول به تابع یاد می‌کند تا بگوید که همواره نیازمند اسم خاص است تا اشباع شود و بدین ترتیب جمله ارزش صدق یا کذب بیابد.

ب - کلماتی که دلالت بر سرور دارند (مانند همه، هر، کل، بعضی، برخی، نیست، نه، نه این چنین است، این چنین نیست و...) اگر آنها را به اسم خاص مرتبط کنیم، معنا نخواهند داشت. درحالی که وقتی به محمول نسبت داده شوند معنا دارند بنابراین «همه ی محمد» یا «بعضی از محمد» بی معناست چه اینکه بعضیت یا کلیت در مورد اسم های خاص به کار نمی رود. لازم به ذکر است گاهی اسمی مانند محمد اسم شخص معینی نیست در این صورت قابل سلب یا نفی است اما اگر اسم شخص خاص، باشد از آنجا که اسامی خاص قابل سلب یا نفی نیستند نمی توان این گونه اسامی را سلب یا نفی کرد. در مورد محمول ها وضعیت کاملاً متفاوت است اگر سورها را به محمول ها نسبت دهیم با معنا خواهند بود مانند (... دانشجو نیست یا برخی از... باهوش نیستند).^۱ راسل به دو تفاوت ذکر شده بین اسم خاص و محمول تفاوت سومی نیز اضافه می کند که افتخار آن به ویتگنشتاین که در آن موقع شاگرد او بود برمی گردد. تفاوت سوم عبارتست از اینکه تمایز میان اسم خاص و محمول در واقع تمایز بین دو [نوع] فعالیت ذهنی متفاوت است که یکی «نامیدن» و دیگر «خبر دادن» است توضیح اینکه، اسم، نامیدن چیزی [شیء] است درحالی که محمول، کیفیتی است که از طریق آن قضیه ای را می سازیم که خبر از چیزها [اشیاء] می دهد. برای فهم یک اسم کافی است که هوشیار باشیم و مصداق اسم را گویی که دیده ایم یا خوانده ایم بدانیم اما محمول مفهومی است که آن را به شی ای [چیزی] نسبت می دهیم تا بدین وسیله به خبر یا قضیه برسیم.^۲

۳ - اسم خاص مرکب

فرگه در تحلیل تمایز میان اسم های خاص و محمول به نوع جدیدی از

۱. Geach. Reference and generality. An Examination of some medieval and modern theories. pp.178 - 9. New York. 1962.

۲. نگاه کنید به منبع قبلی مربوط به راسل ص ۲۰۵.

قضایا می‌رسد که با قضایای حملی، شرطی، ربطی فرق دارد و آن قضایای «این‌همانی» Identity proposition است. قضیه‌ی این‌همانی به قضیه‌ای گفته می‌شود که شامل دو اسم خاص است و رابطه میان این دو اسم تساوی است مانند اسکندر مؤسس شهر اسکندریه است یا ارسطو نویسنده‌ی کتاب ارغنون است یا قاهره پایتخت مصر است و مانند اینها در این نوع قضایا محمول وجود ندارد، آنچه هست موضوع این نوع قضایاست که اسم خاص به معنای رایج کلمه است و جزء بعدی نیز وصف خاصی است که فقط بر مصداق آن اسم خاص [موضوع] دلالت می‌کند.* فرگه برای تمایز قضیه‌ی حملی از قضیه‌ی این‌همانی دو معیار به دست می‌دهد. [۱] رابطه بین موضوع و محمول در یک قضیه‌ی حملی دلالت بر حمل یکی بر دیگری دارد اما این رابطه در قضیه‌ی این‌همانی تساوی است. [۲] اگر جای موضوع و محمول را در قضیه‌ی حملی عوض کنیم معنای قضیه تغییر خواهد کرد اما در قضیه‌ی «این‌همانی» می‌توان جای دو طرف قضیه را عوض کرد بدون آنکه معنا تغییر کند. تفاوت میان قضیه‌ی حملی و قضیه‌ی این‌همانی، تفاوت بین قضیه‌ی «اسکندر، فرمانده‌ای بزرگ است» و قضیه‌ی «اسکندر مؤسس شهر اسکندریه است» می‌باشد. می‌توان گفت «مؤسس شهر اسکندریه، اسکندر است»^۱ اما در قضیه‌ی حملی چنین قاعده‌ای جاری نیست. وقتی فرگه به قضایای این‌همانی پی برد، متوجه شد که وصف‌های خاص در این‌گونه قضایا همیشه فقط بر مصداق اسم خاص دلالت می‌کنند و بنابراین می‌توان این وصف‌ها را اسم خاص مرکب Compound proper name نامید. فرگه معتقد بود اسم

* همچنان‌که نویسنده نیز اشاره می‌کند راسل وصف‌های خاص را آن‌طور که فرگه تفسیر می‌کند قبول ندارد اگرچه تشخیص فرگه در تمایز قضایای این‌همانی مقبول راسل است. اما نمونه‌ی دقیق قضایای این‌همانی، جایی است که بین دو اسم خاص نسبت تساوی برقرار باشد مانند احمد، احمد است، این کتاب، این کتاب است.

۱. نگاه کنید به منبع قبلی فرگه ۴۴.

خاص مرکب، هم‌ارز منطقی اسم خاص متعارف، است. اما هشدار می‌دهد که متوجه باشیم، اسم خاص مرکب، اسم خاص به معنای دقیقی که در زبان دقیق منطق آمده است، نیست. فرگه همچنین اضافه می‌کند که اگر مصادیق اسم‌های خاص، موجودات افسانه‌ای باشد مانند اسم‌های خاص داستان‌ها و اسطوره‌ها می‌توان از این دسته اسم‌های خاص استفاده کرد اما نباید آنها را هم سنگ اسم‌های خاصی دانست که در زبان دقیق منطق به کار می‌روند. فرگه توضیح نمی‌دهد چرا اسم خاص مرکب، نمی‌تواند اسم خاص منطقی باشد.^۱ بعدها، راسل این نظریه‌ی فرگه را می‌خواند و اشتباه آن را نشان می‌دهد، او توضیح می‌دهد که تفاوت منطقی قاطعی بین اسم خاص و وصف خاص آن، وجود دارد، حتی اگر وصف خاص فقط بر مصداق آن اسم دلالت کند. نظریه‌ی راسل را بعد از بند پیش رو [بند پنجم] توضیح خواهیم داد.

۴ - عالم معانی

اکنون به نظریه‌ی دیگر فرگه می‌پردازیم. او به زبان و منطق علاقه‌مند بود و بر بسیاری از منطق‌دانان عصر خود اثر گذاشت اما نکته قابل توجه اینکه نظریه‌ی فرگه، نظریه‌ای است که پذیرش آن آسان نیست و به دلیل مشکلاتی که این نظریه داشت فرگه مجبور بود مدام از نظریه‌ی خود دفاع کند و راه‌هایی برای حل مشکلات آن ارائه کند. مراد ما آن بخش از نظریه‌ی فرگه است که می‌گوید، ما معانی کلمات را خلق نمی‌کنیم بلکه آنها را کشف می‌کنیم و عالم معانی، عالمی مستقل از ماست. فرگه به سه عالم، معتقد بود، [۱] عالم طبیعی که در آن زندگی می‌کنیم. این عالم، وجود واقعی مستقل از ما و ادراکات ما دارد. [۲] عالم درون که همه‌ی ما آن را داریم، عالم درون هر کسی، از افکار و خاطرات او ساخته می‌شود که همراه با احساسات و تمایلات و امیال اوست. [۳] عالم

معانی، عالمی است مستقل و جدای از انسان، که ما آن را اختراع نمی‌کنیم یا نمی‌سازیم بلکه آن را کشف می‌کنیم. این عالم، خود را در معانی اسم‌های عام و معانی صفات و حقایق مجردی مانند حقایق ریاضیات و منطق و قضایای صادق نشان می‌دهد. عالم سوم فرگه، یادآور مُثُل افلاطونی است. از آنجا که فرگه معنای همه‌ی کلمات یا عبارات یا قضایا را امری ثابت و معین می‌داند که ما آن را کشف می‌کنیم لذا مجبور به فرض وجود عالم معناست.^۱ عده‌ای از منطق‌دانان تحت تأثیر این بخش از دیدگاه فرگه قرار گرفتند و آن را بسط و توسعه دادند از جمله‌ی آنها منطق‌دان آلمانی الکسیوس ماینونگ A.Meinong (۱۹۲۱ - ۱۸۵۳) است. ماینونگ معتقد بود هر موضوعی که ذهن به آن آگاهی می‌یابد، وجود واقعی دارد، خواه واقعاً در خارج وجود داشته باشد مانند انسان یا رنگ. و خواه در عالم خارج وجود نداشته باشد مانند حقایق مجرد [انتزاعی]، حتی معتقد بود که افکار محال و قضایای متناقض به یک معنا وجود واقعی دارند و هریک از این امور ذهنی، عالم مستقلی را می‌سازند که همان عالم معانی است. مانند «پادشاه کنونی فرانسه» (درحالی‌که می‌دانیم نظام سیاسی فرانسه در حال حاضر پادشاهی نیست) یا «مربع دایره، شکل متناقضی است». و مانند اینها. این قضایا از موضوعاتی خبر می‌دهند که من به آنها فکر کرده‌ام و وقتی به آنها فکر می‌کنم به شی‌ای که وجود ندارد و معدوم است فکر نمی‌کنم بلکه به شی‌ای که اولاً واقعیت دارد و موجود است فکر می‌کنم و ثانیاً حکم می‌کنم که این شیء در عالم خارج و محسوس مصداق ندارد، وقتی می‌گوییم «کوه طلا وجود ندارد»، درواقع برشی‌ای (که واقعیت و وجود ذهنی دارد) حکم می‌کنیم که در جهان واقعی وجود ندارد. بنابراین عبارت «کوه طلا» باید بر وجود یک شیء [چیز] دلالت کند تا پس از آن، ما حکم کنیم که این شیء در

Frege. The thought: A logical inquiry

۱. نگاه کنید به

این کتاب توسط کوانتن به انگلیسی ترجمه شده و در مجله‌ی Mind در سال ۱۹۵۶ انتشار یافته است.

جهان خارج وجود ندارد، اما اگر وجود کوه طلا را به عنوان موضوعی که به آن فکر می‌کنیم انکار کنیم در این صورت حکم کردن بر آن معنا ندارد. همچنین وقتی می‌گوییم «مربع دایره، شکل متناقضی است»، ابتدا به یک شکل هندسی معین و بالفعل فکر می‌کنیم و سپس می‌گوییم که ترسیم این شکل بر روی یک ورقه ممکن نیست یا محال است. این دیدگاه یک مشکل اساسی داشت و آن اینکه چگونه می‌توان گفت که یک شیء هم موجود است و هم موجود نیست.^۱ راسل به این مشکل پاسخ می‌دهد و سعی می‌کند با ابزار کاملاً منطقی آن را حل کند. ما این مسئله را در بند بعدی توضیح خواهیم داد.

۵ - تمایز قاطع، بین اسم خاص و عبارت وصفی

در این بند به نظریه‌ی مهم راسل که در سال ۱۹۰۵ ارائه داد، می‌پردازیم. پس از طرح این نظریه، راسل، مدام ساختار نظریه خود را ارتقاء می‌بخشد و آن را در مقاله‌ها و کتاب‌های متعدد، تشریح می‌کند. این نظریه، (نظریه‌ی وصف‌ها Theory of Descriptions) نمونه‌ای از تحلیل منطقی برخی عبارات زبانی است. دو نکته اصلی در این نظریه برای ما مهم است. نکته‌ی اول اینکه تفاوت بنیادی بین اسم خاص و وصف خاص وجود دارد و مراد از وصف خاص، عبارت اسمی یا عبارت وصفی منحصر به فرد و اختصاصی است که فقط بر یک شخص معین دلالت می‌کند و این شخص معین، همان مصداق اسم خاص، است. وصف اختصاصی یا خاص را نمی‌توان همانند اسم خاص دانست و راسل با فرق نهادن میان اسم خاص و وصف خاص نظریه‌ی فرگه را در مورد اسم خاص مرکب اصلاح می‌کند. نکته‌ی دوم اینکه راسل برون شد

Russell. Logic and knowledge. p.45.

Russell. Introduction to mathematical philosophy .p.199.

Russell. My philosophical development .p. 84.

۱. نگاه کنید به

و همچنین:

و همچنین:

منطقی‌ای به دست می‌دهد تا وقتی از معانی کلمات و عباراتی که بر امور واقعی محسوس دلالت ندارند، سخن می‌گوییم نیازی به فرض وجود عالم معانی‌ای مستقل از وجود انسانی نباشد. از نکته‌ی اول آغاز می‌کنیم.

عبارت وصفی خاص یا از یک بخش کلی که بر سر آن حرف تعریف* درآمده است ساخته می‌شود و یا به شکل اسم اضافه‌ای است که پشت سر آن یک لفظ یا بیشتر آورده می‌شود تا برویگی و صفت معینی دلالت کند. وصف خاص فقط به یک شیء خاص یا شخص معین خاص اشاره می‌کند و هیچ شیء یا فرد دیگری را نشان نمی‌دهد مانند «پادشاه فعلی فرانسه»، «پادشاه فعلی انگلستان» [در زبان انگلیسی *The king* و در زبان عربی *المَلِك* جزء اول عبارت وصفی هستند که با حرف تعریف شروع می‌شوند و از طریق حرف‌های «The» و «ال» اختصاصی بودن آنها قابل تشخیص است اما در زبان فارسی به دلیل عدم وجود چنین نشانه‌هایی، اختصاصی بودن این اوصاف را باید از طریق قرائن حالیه یا مقالیه و یا سایر قرائن متنی یا گفتاری فهمید^۱، «گردش زمین به دور خورشید»، «آخرین شخصی که وارد این اتاق شد» و... [اسم اضافه‌ای که الفاظ دیگری به دنبال آن آمده است تا صفت خاصی را بیان کند] راسل می‌گوید وصف خاص، اسم خاص نیست.^۱ با بررسی کتاب‌های راسل می‌توان به چهار نکته‌ی ذیل رسید، این نکات، تفاوت اساسی اسم خاص با وصف خاص را نشان می‌دهند.

الف - اسم، نماد بسیط است در حالی که وصف خاص نماد مرکب است. یک نماد را بسیط گوییم اگر اجزای (اجزاء در اینجا حروف هستند) تشکیل دهنده‌ی آن نتوانند به تنهایی نماد باشند و یک نماد را مرکب می‌گوییم اگر هر یک

* در زبان فارسی، حرف تعریف مورد اشاره‌ی راسل وجود ندارد اما این مطلب در زبان‌های انگلیسی و یا عربی که حرف تعریف دارند کاملاً واضح است.

از اجزای (اجزاء در اینجا کلمات هستند) تشکیل دهنده‌ی آن به تنهایی یک نماد و واجد معنا باشند. در قضیه‌ی «هومر نویسنده‌ی ایلید است»، هومر اسم خاص و نماد بسیط است و نویسنده‌ی ایلید وصف خاص و نماد مرکب است.

ب - اسم خاص با مصداق خود ارتباط مستقیم و بی واسطه دارد اما وصف خاص این چنین نیست به همین دلیل اگر بخواهیم اسم خاص را درست به کار ببریم حتماً باید به یک شیء مشخص واقعی اشاره کنیم به عنوان مثال زمانی می‌توانید معنای «هومر» را بفهمید که این شاعر را دیده باشید یا چیزی در مورد او شنیده یا خوانده باشید اما [معنای] وصف خاص را حتی اگر چیزی در مورد آن نشنیده باشیم می‌توانیم بفهمیم، شما [معنای] «نویسنده‌ی ایلید» را می‌فهمید فقط کافی است که نحوه‌ی کاربرد کلمه‌ی «نویسنده» را در زبان بدانید و بدانید که «ایلید» کتابی است در ادبیات اساطیریونان.

ج - اسم، نماد کامل، و وصف خاص، نماد ناقص است. یک نماد را کامل گویند اگر بتواند به تنهایی معنای کاملی را برساند و برای فهمیدن معنای آن نیاز نباشد که کلمه‌ی دیگری معنای آن را کامل کند، همه‌ی اسم‌های خاص از این نوع‌اند. یک نماد را ناقص گویند اگر به تنهایی معنای کاملی نداشته باشد، بلکه معنای خود را از متنی که در آن قرار دارد به دست آورد. «نویسنده‌ی ایلید» [که وصف خاص است] به تنهایی معنای ناقصی دارد زیرا وقتی این عبارت را می‌خوانیم یا می‌شنویم سؤالات متعددی برای ما مطرح می‌شود مانند اینکه، او چه کسی است؟ و چه چیزی می‌خواهید در مورد او بگویید؟ و...

د - اگر وصف خاص، اسم خاص باشد در این صورت قضیه‌ای مانند «هومر نویسنده‌ی ایلید است» همان‌گویی [تحصیل حاصل یا توتولوژی] است درحالی‌که قضیه‌ی فوق این چنین نیست و یک رخداد تاریخی را بیان می‌کند.^۱

۱. Russell. Introduction to mathematical philosophy. pp. 173 - 4.

Russell. My philosophical Development. pp. 83 - 4.

و همچنین:

راسل به این بسنده نکرده است که اسم خاص و وصف خاص را مقایسه کند و بگوید آنها دو عبارت منطقی متفاوت هستند بلکه عبارت وصفی خاص را با استفاده از زبان توابع جمله‌ای یعنی به صورت جملات نمادین که فقط شامل متغیرها و ثابت‌ها هستند تجزیه و تحلیل می‌کند و از طریق این نوع تجزیه و تحلیل دلیل دیگری نیز برای تمایز بنیادین بین اسم خاص و وصف خاص می‌یابد. وقتی قضیه‌ی حاوی اسم خاص را به زبان تابع جمله‌ای، ترجمه می‌کنیم، اسم خاص همواره در ترجمه‌ی جدید آشکار است درحالی‌که وقتی قضیه‌ی حاوی وصف خاص را به زبان تابع جمله‌ای ترجمه می‌کنیم، وصف خاص در ترجمه‌ی جدید مفقود می‌شود به عنوان مثال قضیه‌ی «اسکندر مؤسس شهر اسکندریه است» را در نظر بگیرید، این قضیه را می‌توان به سه تابع زیر تجزیه کرد.

- ۱ - «X، شهر اسکندریه را تأسیس کرده است» احتمالاً صادق است.
- ۲ - «اگر X و Y، شهر اسکندریه را تأسیس کرده باشند آنگاه X، همان Y است»، همیشه صادق است.
- ۳ - «اگر X شهر اسکندریه را تأسیس کرده است آنگاه X، همان اسکندر است» همیشه صادق است.

می‌توان سه تابع جمله‌ای فوق را در یک تابع، خلاصه کرد و آن اینکه:
 «X شهر اسکندریه را تأسیس کرده است» با «X، همان اسکندر است» همیشه هم‌ارز هستند. همچنین می‌توان توابع جمله‌ای فوق را به صورت زیر به زبان متعارف ترجمه کرد:

- ۱ - حداقل یک شخص، شهر اسکندریه را تأسیس کرده است.
 - ۲ - حداکثر یک شخص، شهر اسکندریه را تأسیس کرده است.
 - ۳ - کسی که شهر اسکندریه را تأسیس کرده است، اسکندر است.
- هدف راسل از این تجزیه و تحلیل‌ها آن است که نشان دهد اسم خاص در

ترجمه یا تجزیه‌ی قضایا همیشه آشکار است اما وصف خاص گم می‌شود و از بین می‌رود. اکنون قضیه‌ای را که موضوع آن وصف خاص است در نظر بگیرید:

«مؤسس شهر اسکندریه، سردار بزرگی است»

این قضیه را می‌توان به سه قضیه زیر تجزیه کرد:

۱ - حداقل یک شخص، شهر اسکندریه را تأسیس کرده است.

۲ - حداکثر یک شخص، شهر اسکندریه را تأسیس کرده است.

۳ - کسی که شهر اسکندریه را تأسیس کرده است، سردار بزرگی است».

می‌بینید که «مؤسس شهر اسکندریه» در تجزیه و تحلیل فوق مفقود است. ۱. راسل با تفکیکِ دقیق اسم خاص و وصف خاص توانست تحلیل درستی از قضایای منطقی‌ای که فرگه و ماینونگ در آن گیر کرده بودند به دست دهد. راسل می‌گوید اگر موجود، را به معنای «گاهی صادق» و ناموجود [موجود نیست] را به معنای «همیشه کاذب» فرض کنیم، می‌توانیم مشکل فرض وجود موضوع در عبارات وصفی‌ای که دلالت بر موجودات غیر واقعی و محال دارند، را حل کنیم. بنابراین قضیه‌ی «کوه طلا ناموجود است» عبارتست از تابع جمله‌ای "X طلا است" و "X کوه است"، که به ازاء همه‌ی ارزش‌های [صدق] X، کاذب هستند. ملاحظه می‌کنید که در اینجا عبارت وصفی «کوه طلا» حذف شد؛ بنابراین عبارت «کوه طلا» اسم نیست و به هیچ وجه، اشاره به یک شیء واقعی ندارد. راسل همچنین متذکر می‌شود که برخلاف گفته‌ی «ماینونگ» قضیه‌ی فوق همچنان تابع اصل عدم تناقض است چه اینکه می‌گوید "کوه طلا موجود است"، قضیه‌ای کاذب است و اینکه "کوه طلا ناموجود است"، قضیه‌ای صادق است. اکنون قضیه‌ی «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را در نظر بگیرید. راسل

Russell. Introduction to Mathematical philosophy. pp. 176 - 8.

Russell. Mysticism and logic. p. 214.

Russell. Logic and knowledge. p. 250.

۱. نگاه کنید به

و نیز

و نیز

این قضیه را به دو قضیه تجزیه می‌کند «پادشاه فعلی فرانسه وجود دارد» و «پادشاه فعلی فرانسه طاس است». قضیه‌ی اول نمی‌خواهد بگوید، پادشاه فعلی فرانسه واقعاً وجود دارد بلکه مقصود یک جمله‌ی تابعی است و آن اینکه: «حداقل یک شخص وجود دارد که بر فرانسه پادشاهی می‌کند»، احياناً صادق است. حال، برماست که جای متغیر را با حفظ ارزش مناسب [یعنی صدق]، عوض کنیم. پرواضح است، در حال حاضر [که مدل حکومتی فرانسه جمهوری است نه پادشاهی] نمی‌توان ارزش صدقی برای متغیر X در تابع جمله‌ای فوق‌الذکر یافت و لذا، این تابع جمله‌ای، همیشه کاذب است. اما در مورد قضیه‌ی دوم یعنی «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» باید گفت مراد از آن، این تابع جمله‌ای است: «حداقل یک شخص وجود دارد که X است و X در حال حاضر بر فرانسه پادشاهی می‌کند و X طاس است». از آنجا که نمی‌توان برای متغیر این تابع جمله‌ای، ارزش صدق یافت بنابراین قضیه‌ی مذکور همیشه کاذب است. راسل در توضیح قضیه‌ی اخیر می‌گوید: اگر بخواهیم قضیه‌ی «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را نفی کنیم، نباید بگوییم «پادشاه فعلی فرانسه طاس نیست» چه اینکه این قضیه تلویحاً وجود پادشاه فرانسه را فرض می‌گیرد و فقط طاس بودن را از او نفی می‌کند. بلکه باید بگوییم: «یا این چنین نیست که شخصی وجود دارد که بر فرانسه پادشاهی کند یا اگر چنین شخصی هست طاس نیست»* و از آنجا که مقصود ما در اینجا نفی اصل وجود پادشاه است، نه اینکه پادشاهی وجود دارد اما طاس نیست بنابراین نتیجه می‌گیریم که اساساً شخصی که طاس باشد وجود ندارد از این رو می‌توانیم حکم کنیم که قضیه‌ی «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» قضیه‌ای کاذب است.^۱

* اصطلاحات Narrow scope (دامنه‌ی حداقلی) و Wide scope (دامنه‌ی حداکثری) از ابداعات راسل در تحلیل قضایای این‌چنینی است، برای فهم بهتر مطالب به کتاب‌های راسل در این زمینه مراجعه کنید.